نام کتاب:كعبه مادر مي‌شود … !

‏

نویسنده: يحيي مقدسيان.

## مقدمه‌

سلام

نبأ عظيم، والاترين خبر خوش آسماني بود كه از كعبه سر برآورد، و خداوند فخر ابدي را بعنوان تنها خانه زادش براي او ثبت كرد.

بيت الله كه به دست خليل حق بنا شد، اينك خاك پاي علي بن ابي‌طالب است. بتها كه بي‌اجازه وارد خانه‌ي توحيد شده‌اند اينك سر در گريبان به فكر فرارند، ولي قبل از گريز خواهند شكست، كه دست خداوند از آستين كعبه بيرون آمده است.

مسجد الحرام ميلاد علي را به جشن سه روزه نشسته، و ملائكه‌ي مقرب و انبياي اولوالعزم را به مهماني خود دعوت نموده است. در اين ضيافت رباني بوسه و ديدار فرزند كعبه، فقط يك بار نصيب مقربان درگاه خداوند مي‌شود.

[صفحه 4]

اينجا بانوان فردوس، از همه زودتر خود را خاك پاي تازه مولود مي‌كنند و نابترين نعم بهشتي را كمترين تحفه‌ي به درگاه او آورده‌اند.

اين كدامين خبر عظيم است كه از بيت خداوند به آسمانها مي‌رود، و معراج خود را از گهواره‌ي كعبه آغاز مي‌كند و به تمام مخلوقات سر مي‌زند؟

اي علي، اي عظيم‌ترين نبأ الهي، تا ابد به ولادتت افتخار مي‌كنيم و از اين فخر در جهان سر بلنديم.

اين بار قلم كوچك من از تو جازه مي‌خواهد تا در جشن ميلادت شركت كند. اگر بپذيري و ياري‌اش كني، اميدوار است تصوير زيبايي از ولادت تو ترسيم كند، كه با مرور آن دلها به جذبه‌ي ملكوتي‌ات درآيد و محو جمال دلاراي تو شود.

تو اي جان و دل زهرا، از قلب كعبه دست قلم را بگير و آنگونه جاري ساز كه خود دوست داري!

13 رجب 1421، 20 مهر 1379

قم، يحيي مقدسان

[صفحه 5]

## نوزاد كعبه

آسمان شهر با انبوه ستارگان چراغان گرديده، و خورشيد شوق آن دارد كه با طلوعش لحظه‌ي موعود تاريخ را در عرصه‌ي زمان نزديك‌تر نمايد. اين را از سيماي كامل و غرقِ در نورِ ماه مي‌توان دريافت كه آسمان را از ظلمت شبانگاهي رهانيده است.

كعبه در زير مهتاب جلوه‌اي دگر دارد و دل هر رهگذري را به سوي خود مي‌كشد! خانه‌هاي شهر مهتابِ خيالشان را بر ماهتاب آسماني ترجيح داده‌اند. مرغان شب‌خوان، با شوري ديگر مناجات مي‌كنند … !

كائناتِ آسمان هستي، امشب با هم عهد بسته‌اند تا شب زيبايي را در صفحه‌ي تاريخ رقم زنند.

[صفحه 6]

شب به نيمه رسيده، اما چراغ روشنِ خانه‌ي ابوطالب خبر از سرّي نهان مي‌دهد. گويي حادثه‌اي مهم او را تا پاسي از شب، بيدار نگه‌داشته است.

صداي ناله‌ي همسرش او را نگران كرده است. فاطمه بي‌تابي مي‌كند، اما شور و شعفي در صدفِ وجود نهان دارد! نشانه‌هاي تولد فرزند، خواب از سرش ربوده است. ابوطالب نيز كمي از او ندارد و چهره‌ي فاطمه اعماق جانش را مي‌كاود.

- در اين نيمه شب چه تقديري تو را نگران ساخته است؟!

ابوطالب انتظار جواب ندارد. تنها سعي دارد با گفتگو درد همسرش را از ياد او ببرد، اما نگراني در چشمانش موج مي‌زند.

- ابوطالب! كاري كن … درد امانم را بريده است … !

- اي كاش … !؟

جرقه‌ي فكري آسمان چشمانش را آشفته مي‌سازد و حالش دگرگون مي‌گردد. ياد ذكري در ذهنش غوغايي به پا مي‌كند.

دستانش را به آسمانِ نياز بلند كرده و پرنده‌ي دلش را سوي معبود پرواز مي‌دهد. زير لب زمزمه‌هايي و در دل آرزوهايي دارد …

بغض فاطمه در گلوي ابوطالب مي‌شكند. خرده‌هاي بغض تاب ايستادن در پشت پلكهايش را ندارند. قطرات اشك گونه‌هايش را نوازش مي‌دهند. لبانش بر روي يكديگر مي‌لغزند و آن دعاي شفابخش را زمزمه مي‌كند و فاطمه جاني دوباره مي‌گيرد. گويي روحي تازه در كالبدش دميده باشند.

[صفحه 7]

ابوطالب مسرور از حال همسرش، براي راه چاره‌اي فكرش را مشغول مي‌كند. مي‌انديشد كه شايد پسرش در اين شب رؤيايي قدم به جهان بگذارد و در آن ساعت همسرش تنها باشد. ناخودآگاه شوري در دلش مي‌افتد. با لبخندي سرش را به طرف فاطمه برمي‌گرداند:

- بروم برايت كمك بياورم؟ شايد تولد پسرم نزديك باشد!

فاطمه با سكوت حرف همسرش را تأييد مي‌كند. ابوطالب با رضايتِ فاطمه مي‌رود تا از زنان قوم براي كمك به همسرش دعوت كند. فكر مي‌كند در اين هنگام شب در خانه‌ي چه كسي را بكوبد، و چه كسي را به مدد بطلبد.

به محض باز كردن درِ خانه، آوايي ملكوتي از پشت سر او را چون كوه بر جا ميخكوب مي‌كند.

- ابوطالب! تا صبر صبح كن. دست ناپاك نبايد وليّ خدا را لمس كند!!

به سرعت سر را به عقب برمي‌گرداند. همه چيز را آرام و ساكت در جاي خود مي‌يابد. فاطمه را از دريچه‌ي اتاق مي‌بيند كه در كمال آرامش چشمها را بر هم نهاده است. امداد غيبي را درمي‌يابد. در را به آرامي مي‌بندد و به طرف اتاق مي‌رود.

او نيز چون فاطمه آرام مي‌گيرد. نسيم شبانه صورتش را مي‌نوازد. ماه نيمي از صورتش را در پشت ابري پنهان مي‌كند.

[صفحه 9]

## موعود كعبه

خورشيد اولين پرتوهايش را در كرانه‌هاي آسمان گسترده است. ستارگان روي حضور ندارند و كم كم رنگ از صورت مي‌بازند، اما ماه هنوز نگاه مي‌كند. مردمِ مكه در صبحي ديگر خانه‌هاي خود را به دنبال امور روز مرّه ترك مي‌گويند.

درد بار ديگر فاطمه را اسير خود ساخته است. اما مرتب زير لب ستايش پروردگار مي‌نمايد و او را شاكر است.

ابوطالب پريشان‌تر از ديشب، در چشمانش دريايي از ترحم موج مي‌زند. نه اجازه دارد تا براي همسرش كمكي فراهم كند، و نه مي‌تواند دست روي دست بگذارد. قدم مي‌زند و حمد خدا مي‌كند و تنها اميد او را در دل مي‌پروراند.

[صفحه 10]

آفتاب از دريچه‌ي اتاق، قسمتي از زمين را روشن كرده است. ذرات گرد و غبار در نور آفتاب بالا مي‌رود. از اينكه نمي‌تواند براي فاطمه كاري كند شرمنده است. بدون هيچگونه صحبتي از اتاق بيرون مي‌آيد. فكر تولد فرزند، يك لحظه رهايش نمي‌كند. در درون با خداي خويش راز و نياز دارد:

- پروردگارا! اين پسري است كه تو تولدش را به من خبر داده‌اي … و به دستور تو كسي را براي ياري فاطمه فرا نخواندم! خدايا! اميدم را نااميد مفرما و دامن نيازم را از درگاهت خالي برنگردان.

با توكل بر خدا از خانه بيرون مي‌رود. سرش پايين است و آرام در سايه‌ي ديوارهاي گلي گام برمي‌دارد. رهگذران بي خبر از آنچه درون ابوطالب مي‌گذرد، از كنارش راه مي‌سپارند. خودش هم نمي‌داند به كجا مي‌رود. گويي، كسي او را به طرف خود مي‌كشد … !

سنگيني دستي كه بر شانه‌اش مي‌نشيند، بارقه‌اي از اميد را در دلش مي‌روياند. بويي خوش از پشت سر مشامش را مي‌نوازد. آرام سرش را به عقب برمي‌گرداند. خوشحالي در چشمانش مي‌دود از اينكه پسر برادرش محمد را با صورتي متبسم مي‌بيند.

- سلام، عموجان!

ابوطالب با گرمي دستش را مي‌فشارد و او را در آغوش مي‌كشد.

- سلام محمد! تو را خدا برايم رساند.

ابوطالب دستانش را بلند مي‌كند و روي شانه‌هاي پيامبر مي‌گذارد. نگاه در سيماي پسرِ برادر، آرامشي وصف‌ناپذير براي او به ارمغان مي‌آورد. گويي پيامبر از همه چيز آگاه است.

[صفحه 11]

- تولد فرزندم نزديك است. فاطمه از درد بي‌تابي مي‌كند. ديشب …

- عموجان نگران نباش! بيا با هم نزد فاطمه برويم.

ابوطالب با لبخندي رضايتمند همراه پيامبر به طرف خانه‌اش به راه مي‌افتد. سر و صداي مردم اطرافش او را از فكر فاطمه نمي‌رهاند. با هم وارد خانه مي‌شوند و ابوطالب جلوتر وارد اتاق مي‌شود. پيامبر صداي رسايش را از درون اتاق مي‌شنود.

- فاطمه چرا از جايت برخاسته‌اي! با اين حالِ تو ممكن است …

صداي پيامبر از بيرون، او را به خود مي‌آورد.

- عموجان، همراه فاطمه بيا تا به مسجدالحرام برويم.

ابوطالب با تعجب در چشمان فاطمه مي‌نگرد. شور و شعفي عظيم در چشمان فاطمه موج مي‌زند. گويي از ماجرايي كه در حال وقوع است، تنها ابوطالب بي‌خبر است. صداي فاطمه او را به خود مي‌آورد:

- بيا برويم! به خواست خداوند فرجي در كار است.

- چرا؟! مگر اتفاقي افتاده است … آيا …

- بلي! تو كه رفتي، لحظاتي نگذشت كه آوايي از گوشه‌ي خانه به كمك و راهنمايي‌ام آمد.

- آوا؟! صداي چه كسي بود؟ چه گفت؟!

- شايد رحمت خداوند باشد. صدا گفت: «اي فاطمه برخيز و به كنار خانه‌ي خدا برو»!!

ابوطالب شادمان از اين ماجرا به بيرون اتاق آمد. نگاه سرشار پيامبر در نگاهش گره خورد. توان نياورد و اين صداي فاطمه بود كه بار ديگر او را به خود آورد:

[صفحه 12]

- ابوطالب! درنگ مكن؛ كه به خواست خداوند خبر خوشي در پيش است.

[صفحه 13]

## فخر كعبه

در مسجد الحرام، نمادهاي جهالت و جاهليت بر فراز خانه‌ي خداوند خودنمايي مي‌كنند. خواب غفلت، انسان نماهايي را چون هميشه‌ي تاريخ، در گوشه و كنار مهبط اوليأ ربوده است. خورشيد خود را به وسط آسمان مي‌كشد تا همه را از نور خود بهره‌مند سازد.

پيامبر، به همراه ابوطالب و فاطمه وارد مي‌شوند. فاطمه از آنها فاصله گرفته و به پشت كعبه مي‌آيد، تا با معبود يكتايش نيايش كند.

زيبا و دلنشين با معبودش سخن مي‌گويد. اين را حتي عباس برادر ابوطالب و همراهانش حس كرده‌اند. همگي مهبوت سخنان فاطمه‌اند:

[صفحه 14]

- پروردگارا! من به تو و پيامبرانت و كتابهايشان- كه همگي فرستاده‌ي تو هستند- ايمان دارم. من كلام جدم ابراهيم را تصديق مي‌كنم و شهادت مي‌دهم كه همانا او بوده كه اين خانه را بنا نموده است. مهربانا! تو را سوگند مي‌دهم و از تو مي‌خواهم به حق كسي كه اين خانه را بنا نموده و به حق فرزندي كه در شكم با من سخن مي‌گويد و با گفتارش با من انس مي‌گيرد، و من يقين دارم كه يكي از آيات و نشانه‌هاي توست، كه اين ولادت را بر من آسان فرمايي!

- او چه مي‌گويد؟!

- آري. مگر مي‌شود، فرزند درون شكم با كسي سخن بگويد … !

با دعاي فاطمه، عده‌اي به او خيره مي‌شوند و غرق در درياي دعاي او مي‌شوند. سخنان او برايشان خيال انگيز است!

- پروردگارا! تو را به حق فرزندي كه در شكم دارم، قسم مي‌دهم كه ولادتش را بر من …

صدايي مهيب، پرتو نازك صداي فاطمه را درهم مي‌شكند و در خود حل مي‌كند. ابوطالب و پيامبر نگران از حال فاطمه، به طرف او مي‌روند.

در مقابل چشمان بهت زده‌ي مردم، ديوار كعبه شكاف برمي‌دارد. مسجد الحرام به لرزه مي‌افتد. نفسها در سينه‌ها حبس گرديده و هيچكس را ياراي حركت نيست.

با صداي لرزش ديوار كعبه عده‌اي به درون مسجدالحرام مي‌آيند، تا حس كنجاويشان را سيراب كنند. ابوطالب و پيامبر نيز با شگفتي و شيفتگي نظاره‌گر اين معجزه‌ي الهي‌اند.

[صفحه 15]

در ميان چشمان به حيرت نشسته‌ي مردم، فاطمه آرام از شكاف ديوار مي‌گذرد و وارد كعبه مي‌شود. با صداي مهيب ديگري كه در فضاي مسجد طنين‌انداز مي‌شود، شكاف ديوار به هم مي‌آيد.

ماجرا به قدري سريع اتفاق مي‌افتد كه هيچكس فرصت و جرأت حركتي نمي‌يابد. با به هم آمدن ديوار، عده‌اي به طرف محل حادثه مي‌دوند و با حيرت بر جاي شكاف ديوار دست مي‌كشند. ابوطالب كه تازه به خود آمده، به طرف كعبه مي‌دود. مسجد الحرام هنوز سكوت محض است و گاه همهمه‌اي آكنده از ترس در ميان جمعيت موجي مي‌زند و دوباره آرام مي‌شود.

ابوطالب جمعيت را مي‌شكافد و خود را به محل شكاف مي‌رساند. بي‌فايده است! او هم كاري نمي‌تواند بكند. ياد مهرباني در ذهنش، او را به طرف خود مي‌كشد:

- محمد! محمد … !

پيامبر نداي عمو را لبيك مي‌گويد. ابوطالب از ميان جمعيت بيرون مي‌آيد و او را در آغوش مي‌كشد. آرامشي سراسر وجودش را فرا مي‌گيرد. بغضِ گلو بر پشت پلكهايش فشار مي‌آورد. اشكها تاب مقاومت ندارند. بغضش مي‌شكند اما بي‌صدا، و اين اشكهايند كه بر گونه‌هايش روان مي‌گردند. به حال همسرش غبطه مي‌خورد كه به ميهماني دعوت شده است اما …

در كنار پيامبر چند لحظه پيش را مرور مي‌كند. به عظمت همسرش در پيشگاه پروردگار پي مي‌برد، و بيشتر مقام والاي فرزندش را درمي‌يابد.

[صفحه 16]

سينه‌ي سيناي پيامبر روزنه‌ي فكري در ذهنش باز مي‌كند. برق كنجكاوي در چشمانش مي‌زند. خود را به آرامي از آغوش پسر برادر جدا كرده و با نگاهي در چشمانش به طرف كعبه به راه مي‌افتد. افرادي كه اطرافش جمع شده‌اند، با تعجب به دنبالش مي‌آيند. در دل هيجاني براي اين كار مي‌پروراند.

به در كعبه كه مي‌رسد، كليد را از شالش بيرون مي‌آورد و بر قفل مي‌چرخاند. تعجب نمي‌كند! در باز نمي‌شود!!

همه نااميد از اطراف كعبه پراكنده مي‌شوند. عرق از سر و روي مردم مي‌ريزد. سايه‌هايشان به حداقل رسيده است.

[صفحه 17]

## مهمان كعبه

گويي ابراهيم، با بال فرشتگان بهشتي كعبه را بنا نهاده است. اگر فاطمه ظاهر بيروني كعبه را نديده بود، اين را باور مي‌كرد. آسمان از اينجا آبي‌تر است و خورشيد طلايي. با ورود فاطمه به محيط جديد، روح و روان و تنش كاملاً متحول گشته‌اند.

با شكوه‌ترين ميهماني تاريخ! چه كسي باور مي‌كند … ؟!

گويي هزاران خورشيد در جاي، جاي كعبه نورافشاني مي‌كنند، كه بيرون كعبه را شب مي‌پنداري.

- سلام بر تو اي برگزيده‌ي خدا!

[صفحه 18]

آوايي آسماني از گوشه‌ي كعبه، توجه فاطمه را به خود جلب مي‌كند. گل از رخش مي‌شكفد. پنج بانوي بهشتي را مي‌بيند كه در نهايت ادب در آن سوي كعبه نشسته‌اند. او آنچنان محو تماشاي اطرافش بود، كه حضور بهشتي آنان را احساس نكرد.

- سلام و درود خداوند بر شما پاكان! شما كه هستيد؟

سروشي از غيب ندا مي‌دهد:

- سلام بر تو اي بانوي برگزيده و اي مادرِ وليّ خدا!

اين سخن او را به ياد فرزندش مي‌اندازد. درد حمل را به فراموشي سپرده و شايد اثري از آن نيست.

- اي فاطمه! اينان زنان بهشتي اند، كه آمده‌اند تو را در اين امر مهم ياري رسانند.

اين «حوا» مادر تو!

اين «ساره» جده‌ي تو!

اين «آسيه» همسر فرعون!

اين «كلثوم» مادر موسي!

و اين «مريم» مادر عيسي!

فاطمه سراسر شور و شعف مي‌شود. هيجان، قلبش را در طپيدن ياري مي‌نمايد. هر لحظه كه مي‌گذرد بيشتر احساس راحتي مي‌كند، كه شايد پرنده‌ي ذهنش هيچگاه نمي‌ديد كه پروردگارش اين چنين براي ولادت فرزند ياريش نمايد.

[صفحه 19]

فاطمه در درياي افكارش غوطه‌ور است و كمتر توجهي به اطرافش دارد. آرامش و سكوت حاكم بر كعبه، كم كم جاي خود را به شور و شيدايي عظيم مي‌دهد. شوري آسماني، كه از زمينيان تنها فاطمه در اين آسمانِ شور ستاره‌اي دارد.

ملائكه فوج فوج بر زمين نزول مي‌كنند و به آسمان صعود. زنان بهشتي با جنب و جوش خود را براي امري عظيم آماده مي‌سازند. فاطمه مي‌پندارد قطعه‌اي از بهشت در شهر مكه فرو افتاده است. در بيرون كعبه مردم همچنان از ماجراي صبح در حيرت به سر مي‌برند، و ابوطالب به مردم نويد تولد فرزندش را در خانه‌ي الهي مي‌دهد.

هنوز كعبه در شور خود است كه زمين و زمان رنگ مي‌بازند. نوري خدايي از درون كعبه به آسمان عروج مي‌كند و نوري الهي در جلوه‌ي زمينيان شكل مي‌گيرد. آسمان از خجالت سرخ مي‌شود، و خورشيد از شرم گُم! تاريخ آبستن مي‌شود. جلوه‌هاي جهالت تاب مقاومت بر روي كعبه را نمي‌آورند و با سقوط خود بندگانشان را در حيرتي صد باره فرو مي‌برند. بانوان جنت به كمك فاطمه مي‌شتابند. زمين مي‌لرزد؛ گويي معرفت او از اهلش بيشتر است، كه از عظمت رحمت خدا به اضطراب افتاده است … !

… و فرزند فاطمه زمين را با قدوم خود مبارك مي‌گرداند و دنيايي را از خود شرمنده مي‌سازد. مولودي كه وليّ پروردگارست و گويي خلقت كعبه و آسمان و فرشتگان و … از يمن وجود اوست. او كه ستاره‌ي بلند مرتبه‌ي آسمان روشنايي‌هاست و سرچشمه‌ي نعمت و فيض محبوب است كه بر زمينيان معروض گرديده تا امتحاني براي خلق گردد.

[صفحه 20]

زنان بهشتي و مأموران الهي هر يك به نحوي در استقبال وليّ خدايند. با رسيدن پاي مولود كعبه بر زمين، به روي خاك مي‌افتد و به سجده مي‌رود:

- شهادت مي‌دهم كه خدايي جز الله نيست و محمد پيامبر خداست و علي وصي محمد رسول الله است.

با محمد نبوت ختم مي‌شود و با من وصايت كامل مي‌گردد و من اميرالمؤمنين هستم.

فاطمه در ظاهر و باطن خوشحال و مسرور است. اين را از چهره‌ي او مي‌توان دريافت. موج لبخند و شادي در درياي چهره‌ها بي‌تابي مي‌كند. همه محو تماشاي هيئت و هيبت تازه مولودند.

اميرالمؤمنين سر از سجده برمي‌دارد. چند لحظه‌اي كه سر بر سجده داشته، همه تشنه‌ي ديدار رويش گرديده‌اند. مولود كعبه رو به زنان بهشتي مي‌كند و به آنان خير مقدم مي‌گويد:

- سلام بر شما اي برگزيدگان خداوند و اي ياري دهندگان مادرم!

نگاهش در چشمان بانوان بهشتي سنگيني مي‌كند. حوا پيش مي‌رود و نوزاد را در آغوش مي‌كشد. گويي هر دو ساليان درازي است يكديگر را مي‌شناسند:

- سلام بر تو اي مادر!

صداي زيبا و پر طنين نوزاد، گوش حوا و ديگر حاضران را نوازش مي‌دهد:

## سلام بر تو پسرم!

[صفحه 21]

چه لذتي مي‌برد از جواب سلام به فرزندش.

- پدرم آدم كه درود خدا بر او باد چه مي‌كند؟!

- در جوار پروردگارش غرق در نعمت‌هاي اوست.

حوا از اين گفتگوي كوتاه مبهوت سرور است. اما بيش از اين فرصت ديدار ندارد. مريم پيش مي‌آيد و نوزاد را گرفته و او را غرق مهر و محبت خود مي‌نمايد. مولود كعبه باز در سلام پيشي مي‌گيرد:

- سلام بر تو اي خواهرم!

- درود خدا بر تو اي برادرم!

ادامه مي‌دهد:

- خواهر! عمويم عيسي چه مي‌كند؟

- حمد خدا مي‌كند، و بر تو سلام رسانده است.

نوزاد با لبخندي، احساسات مريم را پاسخ مي‌دهد. آنگاه مريم او را با عطري كه از بهشت به همراه خود آورده، معطر مي‌نمايد و به آغوش آسيه مي‌سپارد!

آسيه نيز با ولي خدا تجديد بيعت مي‌كند و با پوشاندن بدن نوزاد در پارچه‌اي بهشتي، افتخاري براي خود در تاريخ بر جاي مي‌گذارد.

فاطمه در اين مدت از درياي چهره‌ي فرزندش سيراب مي‌شود و شايد معجزه‌اي بتواند او را به خود آورد … !

[صفحه 23]

## معجزه كعبه

مكه دگرگون شده است. شهر از حال عادي خارج شده و هزاران سؤالي كه در ذهن مردم نقش بسته راه نامعلومي را در افق سخنان ابوطالب در پيش گرفته است. جايي نيست كه عده‌اي دور هم جمع شده باشند و نقل مجلسشان چيزي درباره‌ي همسر ابوطالب نباشد. نقش بانوان در اين حادثه- كه گونه‌اي زنانه دارد- جلوه‌هاي ديگري به ماجرا بخشيده است!

خورشيد راه غرب آسمان را در پيش گرفته است. مسجدالحرام مملو از جمعيت است و هر لحظه و هر ساعت بر جمعيت افزوده مي‌شود. همهمه در مسجدالحرام غوغا كرده است.

[صفحه 24]

- آيا مي‌داني ابوطالب در كوچه و بازار براه افتاده و به مردم مژده مي‌دهد؟!

- مژده مي‌دهد؟! به چه چيزي؟ … آيا به همسرش كه درون كعبه است؟

- او فرياد سر مي‌دهد كه «حجت خدا كامل شد» … !

## - يعني چه حجت خدا كامل شد؟!

- نمي‌دانم؛ اما عده‌اي اطراف ابوطالب …

سخن مرد در سر و صداي حاكم بر مسجد گم مي‌شود. مژده‌ي ابوطالب دهان به دهان در مسجد مي‌گردد و هاله‌اي از تعجب ذهن مردم را مي‌پوشاند. عده‌اي به دنبال اين خبر از مسجد بيرون مي‌دوند و در كوچه و بازار به دنبال ابوطالب به راه مي‌افتند:

- اي ابوطالب، حجت خدا كامل شد يعني چه؟ … مردم حرفهايي برايت مي‌زنند!

ابوطالب با لبخندي بر لب رو به افرادي كه تازه اطرافش جمع شده‌اند مي‌كند.

- اي مردم مكه! بشارت باد شما را كه در اين شب ولييّ از اولياي خداوند ظاهر شده كه خداوند صفات نيك را در او كامل نموده و با او جانشينان ختم مي‌شوند.

مردم از همه جا بي‌خبر- كه سخنان ابوطالب چون تيرهاي نامفهومي بر ذهنشان مي‌نشيند- مات و مبهوت در چهره‌ي او مي‌نگرند و گاه با همهمه‌هاي بيجا بدون آنكه علت كار خود را بدانند، محفل گفتگو را ابهام انگيز مي‌كنند.

[صفحه 25]

- او امام متقين، ياري دهنده‌ي دين، ريشه كن كننده‌ي مشركين، باعث غيظ منافقين، زينت عبادت كنندگان و جانشين رسول رب العالمين است.

ابوطالب با زياد شدن جمعيت عقب‌تر مي‌رود و خود را به ديوار پشت سرش مي‌چسباند. پيامبر نيز در بين جمعيت ديده مي‌شود. جذابيت سخنان عمو را شايد تنها در چهره‌ي او بتوان ديد. ابوطالب سر بلند مي‌كند. صدايش اين‌بار رساتر است.

- اي مردم مكه! اوست امام هدايت و ستاره‌ي بلند مرتبه و چراغ تاريكي‌ها و نابود كننده‌ي شرك. او ريشه‌ي يقين و رئيس دين است.

با سكوت ابوطالب صداي دلرباي پيامبر در فضا طنين‌انداز مي‌شود و سرها به عقب برمي‌گردد:

- آري اي مردم! امشب مولودي به دنيا آمده كه خداوند به وسيله‌ي او در بسياري از نعمتها را بر ما باز مي‌كند. چه نيكوست كه اين سال را سال خير و بركت بناميم.

ابوطالب از شوري كه در وجودِ خود نهان دارد و آن را از سيماي او نيز مي‌توان دريافت، تا صبح در كوچه و بازار به راه مي‌افتد و خبر ولادت پسرش را براي تمامي مردم شهر بازگو مي‌كند.

[صفحه 27]

## قلب كعبه

خستگيِ نه ماهه، در اين دو روز از روح و روان فاطمه متواري گشته است. اين ميهماني برايش آنقدر لذت‌بخش بوده كه گويي بر او ساعتي بيش نگذشته است. ميهمانيِ عظيم در مكاني به بلنداي كعبه به يمن تقديم گل گلها به بوستان خلقت است.

فاطمه در حالي كه مأموران الهي را به خدمت دارد، در استراحت به سر مي‌برد. مولود كعبه نيز كه در اولين سخنانش خود را اميرالمؤمنين معرفي نموده است، در كنار او آرميده و گاه و بيگاهي با حمد خداوند رحيم، لبان مباركش را مترنم مي‌نمايد. مادر فرصتي يافته تا پروانه‌ي خيالش را لحظاتي به سوي گل ابوطالب روانه سازد. اما عظمت و بزرگي محفل رباني اين اجازه را كمتر به او مي‌دهد.

[صفحه 28]

بار ديگر ملائكه الهي به جنب و جوش مي‌افتند. شوري چند باره بين زمين و آسمان به پا مي‌شود. اين بار نيز اين شور و هيجان را تنها مولود كعبه و مادرش رخصت نظاره دارند. در اين غوغا پنج نور با عظمت آسمان كعبه را نوراني مي‌سازند. پيرو اين پنج نور صفهايي از ملائكه به كعبه نازل مي‌شوند. در قلب فاطمه التهابي مي‌افتد، اما نگاه فرزند آرامشي براي او به ارمغان مي‌آورد.

پنج مرد والامقام كه هر كدام سيمايي نوراني و هيبتي گيرنده دارند، وارد كعبه مي‌شوند. اما نورانيت سيمايشان و هيبت اندامشان در مقابل مولود كعبه دست ادب بر سينه مي‌گذارد. بار ديگر فضاي كعبه را نداي غيبي مي‌پوشاند:

- اينان پيامبران و اولياي خدايند كه براي عرض ادب به محضر مولاي مؤمنان به حضور او شرفياب گشته‌اند. اينان آدم، نوح، ابراهيم، موسي و عيسي هستند.

مولود كعبه در خير مقدم به اولياي خدا، لبخندي به زيبايي بهشت به آنان ارزاني مي‌دارد.

آدم برمي‌خيزد و مولود را در آغوش مي‌گيرد. در دل افتخار مي‌كند كه اميرمؤمنان از صلب اوست. از هنگامه‌ي خلقت خود تا به امروز بويي خوشتر از بوي اين فرزند مشامش را نوازش نداده است. مي‌انديشد كه بهشت از آن اوست و بس!

- سلام بر تو اي پدر.

- درود خدا بر تو باد پسرم، و اي وليّ خدا.

[صفحه 29]

هم‌آغوشي پدر و پسر ديدني است. پدر بيش از اين اجازه‌ي نوازش فرزندش را ندارد. عيسي پيش مي‌آيد و برادرزاده‌اش را از دست پدر تحويل مي‌گيرد:

- سلام بر تو عموجان!

- سلام بر تو اي شير خدا! شهادت مي‌دهم كه تو وصي آخرين رسول پروردگاري.

ديگر پيامبران نيز با مولود كعبه ميثاق خود را كه در ازل با او بسته‌اند، تجديد مي‌نمايند و آماده‌ي عروج مي‌شوند. ميل ماندن دارند اما … دل را مي‌گذارند و باز پيشاپيش ملائكه وليّ خدا را بدرود مي‌گويند.

[صفحه 31]

## منجي كعبه

درياي غم و اندوه فاطمه خشك است؛ آرام و بي صدا. با شكوه‌ترين لحظات عمر خود را در اين دنيا مي‌گذراند. شبنم حمد خدا، لبان بهاري‌اش را لحظه‌اي ترك نمي‌گويد. به رحمت پروردگارش مي‌انديشد. خداوندي كه درِ اجابت را به روي فرشته‌ي نياز او گشود و فرزندش را و مهمتر از اين وليّ خود را غرق در نعمتهاي الهي نمود.

ابري سفيد به بزرگي آسمان، توجه فاطمه را به خود جلب مي‌كند، اما به صفاي دلِ فرزندش نمي‌رسد. قرب الهي مانع از رخنه‌ي هرگونه ترس و دلهره به درونش مي‌شود. ابر آسماني به زمين نزديك‌تر مي‌شود، تا آنجا كه فاطمه صداي بال هزاران فرشته‌ي پروردگار را درمي‌يابد.

[صفحه 32]

فرستادگان الهي به درون كعبه مي‌آيند. شايد امري مهم پيش آمده است. از جمع عظيم ملائك، ملكي پيش مي‌آيد و اميرمؤمنان را كه در بستر بهشتي آرميده، برمي‌دارد و بدون لحظه‌اي درنگ به سوي آسمان همراه ديگر ملائكه عروج مي‌كند. صدايي ملكوتي در آسمان طنين‌انداز مي‌شود:

- بگردانيد علي بن ابي‌طالب را در شرق و غرب زمين، و خشكي و درياهاي آن، و كوهها و آسمانهاي آن.

احكام پيامبران، علوم وصيين و همه‌ي اخلاق انبيأ و مرسلين و صديقين را به او بدهيد و آنچه درباره‌ي برادرش سيد الاولين و الاَّخرين انجام شده براي او هم انجام دهيد.

او را بر همه‌ي انبيأ و مرسلين و ملائكه‌ي مقربين و اهل آسمانها و زمين نشان دهيد كه او وليّ خداي رب العالمين است.

فاطمه از شنيدن سخنان منادي، هيجان وجودش متلاطم مي‌شود. اينك به اسمي كه پسرش را به آن صدا زدند، مي‌نازد. علي، محبت، زيبايي مطلق … ! حمد مخصوص خداوند عليّ اعلاست.

فرزندش را به آسمانها برده‌اند، تا همه‌ي مقربين الهي او را زيارت كنند و پيمان خود را با او استوارتر سازند. با رفتن علي، قلبش تشنه‌ي ديدار او مي‌گردد. نمي‌دانست كه در اين دو روز و اندي اينچنين وابسته‌ي پسرش گرديده است. كعبه هم گويي تشنه‌ي ديدارش شده است.

لحظاتي و شايد ساعتي بيش نمي‌گذرد كه مولود كعبه را به كعبه بازمي‌گردانند. فاطمه او را در آغوش مي‌كشد تا قلبش آرامش يابد. فخر مي‌فروشد به داشتن چنين فرزندي كه خداوندش او را بهشت خود مي‌داند!

[صفحه 33]

براي بار سوم، توده‌ي عظيم ملائكه بالاي سر فاطمه هويدا مي‌گردد. امروز گويي در آسمانها جشن است و آسمانيان در انتظار ديدار با مولود كعبه‌اند. اين بار نيز اميرمؤمنان را به آسمان عروج مي‌دهند:

- علي بن ابي‌طالب را نزد همه‌ي مخلوقات خدا ببريد و احكام علم و حلم و ورع و زهد و تقوي و سخاوت و بلندمرتبگي و نورانيت و تواضع و خشوع و رقت و هيبت و مروت و كرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و ديانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نيكي و همه‌ي اخلاق انبيأ را به او دهيد.

اگر فاطمه در جايي غير از كعبه بود و اين سخنان را مي‌شنيد، شايد قالب تهي مي‌كرد، ولي اكنون خدايش را شاكر است كه به وي توفيق داد تا بتواند مادر چنين فرزندي باشد.

كعبه با عروج دوباره‌ي اميرمؤمنان، نورانيت و صفاي خود را از دست مي‌دهد. فاطمه با چند لحظه دوري فرزند به ديدارش تشنه مي‌گردد … كه ناگهان نوري عظيم سر تا سر كعبه را فرا مي‌گيرد. فاطمه به خود مي‌آيد. پسرش را مي‌بيند كه در حرير سفيد بهشتي پيچيده و به كعبه بازگردانده‌اند. آواي منادي حق بر كعبه حاكم مي‌گردد:

- اي فاطمه! فرزندت را از چشم بينندگان حفظ كن كه او وليّ رب العالمين است. بدانكه وارد بهشت نمي‌شود مگر كسي كه ولايت او را بپذيرد و امامت و ولايت او را تصديق كند.

اي فاطمه! خوشا به حال آنكه تابع اوست و واي بر كسي كه از او روگردان شود. مَثَل او چون كشتي نوح است كه هر كه بر آن سوار شد نجات مي‌يابد و هر كه از آن بازماند غرق مي‌شود و سقوط مي‌كند.

[صفحه 34]

ملك الهي سپس پيش‌تر مي‌آيد و در مقابل فرزند فاطمه عرض ادب مي‌نمايد. آنگاه دهان پيش مي‌برد و در گوش امير مؤمنان زمزمه‌هايي مي‌كند. كعبه در سكوت محض به سر مي‌برد. گويي اسرار الهي است كه بر مولاي متقيان منتقل مي‌شود.

لحظاتي بدين منوال مي‌گذرد و لبخندي مليح بر لبان مولود كعبه مي‌نشيند و فوج ملائكه به سوي آسمان پرواز مي‌كنند.

[صفحه 35]

## عزيز كعبه

ساعتي است كه خورشيد نقاب از چهره بركشيده و گذشت جاهليت زمان را به نظاره نشسته است. گوي نوراني در سه روز گذشته جاني دوباره يافته و در نور افشاني شوق وافري از خود نشان مي‌دهد.

فاطمه آغاز چهارمين روز حضور خود در كعبه را جشن گرفته است. سه روز تمام با فرزندش در جوار قرب الهي از نعم پروردگار متنعم گرديده، و سه روز است كه از شوهر و خانه‌اش هيچ خبري ندارد … !

اين بار نيز ملكي با حضور ملكوتي‌اش، خلوت فاطمه با خداي خويش را بر هم مي‌زند. فاطمه آنچه را كه بايد، در نگاه نامحسوس ملك مي‌خواند. تأسف و شعفِ حاصل از اين نگاه، در وجود فاطمه به جدال مي‌نشينند. اما حسرت قرب الهي را چه سود، كه فرمان خداوند به پشتيباني شور و شعف ديدار ابوطالب آمده است.

[صفحه 36]

فاطمه مولودش را با هزاران اميد، پيچيده در حرير بهشتي به آغوش مي‌كشد. قلبش آرام مي‌شود. خود نيز قيام مي‌كند و آماده‌ي ترك خانه‌ي پروردگارش مي‌شود. آخرين نگاههاي وداعش را از پيكره‌هاي كعبه مي‌گيرد … در همين اثنأ نداي هاتف غيبي بدرقه‌ي راهش مي‌گردد:

- اي فاطمه! نام فرزندت را علي بگذار؛ چرا كه خداي علي اعلي به من دستور داده كه به تو چنين بگويم، و خداوند مي‌گويد: منم محمود و حبيب من محمد است، و منم علي و وليّ من علي است.

فاطمه تحمل صدا را ندارد، اما علي در آغوشش آرامشي به او ارزاني مي‌دارد.

- نام آن دو را از نام خود گرفته‌ام، و آنان را به ادب خود تأديب نموده‌ام، و آنان را بر علم خود آگاه نموده‌ام. آنان از انتخاب‌شدگانند و نور آنان را از نور خور خود خلق كرده‌ام. قسم به عزت و جلالم، من نام وليّم را از نام خود گرفته‌ام.

فاطمه چند گام به عقب مي‌رود و خود را به ديوار كعبه مي‌رساند. چشمانش از شادي كلمات هاتف برق مي‌زند.

- او در خانه‌ي من به دنيا آمده و اول كسي است كه به من ايمان مي‌آورد و پيامبرم را تصديق مي‌كند و مرا تقديس مي‌نمايد و تهليل و تكبير مي‌گويد. او جانشين پيامبر من و وزير و وصي اوست و قيام كننده‌ي به عدل بعد از اوست.

بهشت براي كسي است كه او را دوست بدارد و جهنم براي كسي است كه او را مغبوض بدارد و با او مخالفت كند و ولايت او را انكار نمايد.

[صفحه 37]

## فرزند كعبه

درياي تشويش و شورِ خبري از داخل كعبه، دلهاي مردم را در خود غرق نموده است. زني تنها و باردار، به طوري ناباورانه وارد كعبه گرديده، و اكنون سه روز است كه از وي خبري نيست. اما ابوطالب بر خلاف مردم آرامش مطلق است و اين آرامش را با پسر برادرش قسمت كرده است.

مسجد الحرام همانند روزهاي قبل مملو از جمعيت است، و در آغاز روز چهارم هر لحظه بر جمعيت افزوده مي‌شود. حتي شبها نيز افرادي در كنار كعبه مانده‌اند، تا كساني باشند كه اولين خبرها را شايد از همسر ابوطالب داشته باشند.

مسجد از گفتگوي مردم و سر و صداي آنان سر به عصيان گذارده است. ابوطالب به همراه پيامبر، قسمتي از فضاي مسجدالحرام را به

[صفحه 38]

خود اختصاص داده‌اند و با افرادي مشغول صحبت‌اند. كوچكترين اطلاعي از درون كعبه مي‌تواند ابرهاي ترس و تشويش را از دل مردم بزدايد …

سكوت به يكباره در فضاي مسجد حاكم مي‌شود. همه از جا برمي‌خيزند و با تعجب به يكديگر مي‌نگرند. ناگهان همان صداي سه روز قبل در فضاي مسجد طنين‌انداز مي‌شود. نفسها در سينه‌ها حبس مي‌گردد. ديوار كعبه از همان محل قبلي شكاف برداشته و دو سوي آن از هم فاصله مي‌گيرد.

عده‌اي كه در اطراف محل حادثه هستند، از ترس گامي پس مي‌نهند و جمعيت به عقب رانده مي‌شود. همه در نظاره‌ي معجزه‌ي الهي‌اند. حتي خورشيد با زدودن ابرها اين ولادت معجزنما را به تماشا نشسته است.

در ميان نداهاي آسماني، فاطمه در مقابل چشمان بهت زده‌ي مردم آرام و با صلابت همراه فرزندش از شكاف بيرون مي‌آيد.

عجب عظمتي … چه باشكوه است!

اضطرابي همراه با شوقِ ديدن ادامه‌ي ماجرا، در چشمان مردم موج مي‌زند. ديوار پس از لحظه‌اي دوباره به هم مي‌آيد.

فاطمه در سكوت حاكم بر مسجد چند گام به جلو برمي‌دارد. جمعيت ناخودآگاه كنار مي‌روند. فرزندي تازه تولد يافته در كمال زيبايي و آرامش در آغوش مادر، مردم را به تعجب واداشته است.

هيچكس را ياراي صحبت نيست و كسي جرأت ندارد سكوت سهمگين حاكم را بشكند. موج سؤالات بر ذهنها هجوم آورده و بي‌قراري مي‌كند.

[صفحه 39]

فاطمه، علي را بر دو دستش بلند مي‌كند. مردم از روي شانه‌هاي يكديگر سرك مي‌كشند تا مولود كعبه را بهتر ببينند. زيبايي مولود شايد اين سؤال را بر ذهن مردم به ارمغان مي‌آورد كه آيا او از انسيان است يا از پريان … !

فاطمه سرش را بالا مي‌گيرد و صداي پر صلابتش را بر فضاي مسجد حاكم مي‌نمايد: - اي مردم، من بر زناني كه قبل از من بوده‌اند، فضيلت داده شدم. آسيه خداوند را پنهاني در جايي عبادت مي‌كرد كه خداوند جز از روي اضطرار دوست نداشت در آنجا عبادت شود.

خداوند بر مريم ولادت عيسي را آسان نمود و در سرزمين خشكي نخل خشكيده را حركت داد و از آن خرماي تازه خورد.

خورشيد از شوقِ شنيدن سخنان فاطمه تاب ايستادن در آسمان را ندارد. ابوطالب از ديدن همسرش به همراه فرزند جاني دوباره گرفته است.

- اي مردم مكه! اما من وارد خانه‌ي خداوند شدم، و در خانه‌ي قديمي خداوند فرزند به دنيا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از ميوه‌ها و غذاهاي بهشتي خوردم.

آنگاه كه خواستم از كعبه خارج شوم هاتفي خطاب به من ندا داد: اي فاطمه! نام اين مولود را علي بگذار كه من خداي علي اعلي هستم. من او را از قدرت خويش و عزت و جلالم و كمال عدلم خلق كرده‌ام و نام او را از نام خود گرفته‌ام و او را به ادب خود آموخته‌ام و امر او را به خود سپرده‌ام و او را بر غوامض علم خود آگاهي داده‌ام.

[صفحه 40]

سخنان فاطمه چون تيرهايي است كه بر قلب و دل بزرگان قبيله‌ي جاهليت فرو مي‌رود. او مستقيماً بتهاي آنان را نفي مي‌كند و براي توحيديان ابراهيمي فضايل فرزندش را مي‌شمارد:

- اي مردم! هاتف غيبي گفت: او در خانه‌ي من به دنيا آمده و اول كسي است كه بر فراز خانه‌ي من اذان مي‌گويد و بتها را مي‌شكند و آنها را از بالاي كعبه به صورت مي‌اندازد.

اوست كه مرا به عظمت ياد مي‌كند و مرا تقديس و تمجيد مي‌نمايد و به يگانگي ياد مي‌كند.

عده‌اي محو گفتار فاطمه‌اند و در درياي جوشان كلماتش ذوب شده‌اند، و عده‌اي مبهوت سيماي فرزندش و عده‌اي ديگر اولين كينه‌ها نسبت به مولود كعبه را در دل مي‌پرورانند.

- هاتف آنگاه گفت: اوست امام بعد از حبيب من و منتخب از خلقم محمد رسولم و اوست جانشين.

خوشا به حال كسي كه او را دوست مي‌دارد و او را اطاعت مي‌كند و او را ياري مي‌نمايد، و واي به حال كسي كه بغض او را دارد و از او سرپيچي مي‌كند و او را خوار كرده و حق او را انكار مي‌نمايد.

با سكوت فاطمه، چشمهاي تشنه‌ي مردم به طرف فرزندي كه خداوند نامش را علي گذاشته بالا مي‌رود. مولود كعبه آرام روي دستان مادر آرميده است. موج تعجب و بيگانگي با اين ماجرا را در چشمان مردم مي‌توان مشاهده كرد.

عده‌اي بر آنند كه فرياد سر دهند و سخنان فاطمه را انكار كنند، اما آنچه لحظاتي پيش با چشم خود از ديوار كعبه ديده‌اند آنان را از اين كار پليد باز مي‌دارد.

[صفحه 41]

پيامبر به همراه ابوطالب سريع جمعيت را مي‌شكافند و به طرف فاطمه مي‌آيند. پيامبر كه لحظاتي پيش امين وحي حالش را دگرگون ساخته، كلمات جبرئيل را در ذهن مرور مي‌كند:

- اكنون زمان ظهور نبوت تو نزديك شده است، چرا كه تو را به برادرت و وزيرت و داماد و جانشينت مؤيد داشته‌ام.

اكنون برخيز و به استقبال او برو و او را در دست راست به آغوش بگير چرا كه او از اصحاب يمين است و شيعيانش پيشاني سفيدانِ نشانه‌دار هستند.

چشمان فاطمه به ديدن ابوطالب روشن مي‌شود. دوست دارد سفره‌ي بهشتيِ دلش را هر چه زودتر براي ابوطالب باز كند. خورشيد خود را به وسط آسمان رسانده است، تا مردم ديدار پدر و پسر را روشن‌تر نظاره كنند.

چشمان ابوطالب در چشمان پسرش مي‌افتد و نگاهشان به يكديگر گره مي‌خورد. گويي هزاران سال است يكديگر را مي‌شناسند. ابوطالب اولين نگاه فرزندش را زيباترين چشم‌انداز طول عمر خود مي‌پندارد.

- سلام و درود بر تو اي پدر! و رحمت خدا بر تو باد.

ابوطالب از شادماني در پوست خود نمي‌گنجد. پسرش چه زيبا سخن مي‌راند. مردم كه اين ماجرا را از پشت چشمان بهت‌زده‌شان نظاره مي‌كنند، به زحمت خود را روي زمين پايبند كرده‌اند. اولين بار است كه سخن گفتن نوزادي را به چشم مي‌بينند.

- درود بر تو اي پسرم و رحمت و بركت خداوند بر تو باد!

[صفحه 42]

ابوطالب پيش مي‌رود و فرزندش را در آغوش مي‌كشد. شايد براي اولين بار بوي بهشت را استشمام مي‌كند. همان آرامشي را مي‌يابد كه هميشه در آغوش پيامبر مي‌يافت.

پيامبر پيشتر مي‌آيد و خود را به ابوطالب مي‌رساند. او نيز براي به آغوش كشيدن مولود كعبه دلش بي‌قرار است. ابوطالب به طرف پيامبر برمي‌گردد. مولود كعبه با اولين نگاه در چشمان پيامبر، لبانش را با لبخندي زيبا سرشار مي‌نمايد. اما اين بار پيامبر در سلام بر اميرمؤمنان پيشي مي‌گيرد:

- درود خداوند بر تو اي برادرم و جانشينم و دامادم!

- سلام بر تو اي رسول خدا، و رحمت خداوند بر تو باد!

اين بار حتي ابوطالب و فاطمه از كلمات پيامبر به تعجب مي‌افتند، اما سؤال را در آن لحظه جايز نمي‌شمارند.

با درخواست مولود كعبه از پيامبر، حضرت او را در آغوش مي‌كشد.

علي مي‌بينيد كه ملائكه‌ي الهي تا هفتمين آسمان نظاره‌گر اين معانقه‌اند. دستش را بلند مي‌كند و بر گوش راست گذارده اذان و اقامه سر مي‌دهد.

سكوت در بين جمعيت هنوز حكمفرماست. بر جمعيت مسجدالحرام افزوده شده است. در اين بين عده‌اي نيز به فكر فرو رفته‌اند تا شايد دليل سخنراني نوزادي را دريابند …

## - اي رسول خدا بخوانم؟!

پيامبر با تبسمي بر لب مي‌فرمايد: بخوان.

[صفحه 43]

اميرالمؤمنين در ميان حيرت همگان شروع به خواندن كلماتي مي‌نمايد كه براي مردم نامأنوس است.

- او صحف آدم را مي‌خواند.

مسجدالحرام يكپارچه سكوت است و همه به كلمات مولود كعبه گوش فرا مي‌دهند.

علي سپس شروع به خواندن صحف نوح مي‌نمايد، و بعد صحف ابراهيم را ادامه مي‌دهد و آنگاه تورات موسي را آنچنان زيبا تلاوت مي‌كند، كه اگر خود موسي بود اقرار مي‌كرد كه اين نوزاد بهتر از من مي‌خواند.

مولود كعبه در ميان تعجب همگان بخصوص بزرگان مكه، زبور داود و انجيل عيسي را به طور شگفت آوري تلاوت مي‌كند.

كم كم موج سر و صدا در مسجدالحرام بالا مي‌گيرد. زنان اطراف فاطمه را مي‌گيرند. مولود كعبه اما هنوز حرفهايي براي گفتن دارد … !

[صفحه 45]

## نتيجه كعبه

- بخوانم از قرآني كه هنوز نازل نشده؟

- بخوان علي جان!

- بسم الله الرحمن الرحيم؛ قد افلح المؤمنون؛ الذين هم في صلاتهم خاشعون؛ والذين هم عن اللغو معرضون..

. والذين هم لأماناتهم و عهدهم راعون … !

مردمي كه به خاطر سر و صدا به مسجدالحرام كشيده شده‌اند با سكوتي چند باره محو تماشاي مولود كعبه هستند. در اين ميان شايد تنها سه نفر درمي‌يابند كه او چه مي‌گويد. او همچنان در آغوش گرم پيامبر است. بر سكوت سنگين مسجدالحرام تنها صداي گرم علي و پيامبر است كه حكمفرمايي مي‌كند.

با سكوت مولود كعبه، پيامبر رو به تازه مولود مي‌كند و خطاب به وي مي‌فرمايد:

- مؤمنان به وسيله‌ي تو رستگار شدند. به خدا قسم تو امير آنان هستي. از علوم خود به مؤمنان توشه مي‌دهي و آنان استفاده مي‌برند.

به خدا قسم تو جانشين و وزير و داماد من هستي. تو ياور دين من و ادا كننده‌ي قرض‌هاي من و همسر دخترم و پدر دو نوه‌ام و خليفه‌ي من در امتم هستي.

با سكوت چند لحظه‌اي پيامبر، مردم به شنيدن سخنانش تشنه‌تر مي‌شوند. اين بار صدايش رساتر است:

- خوشا به حال كسي كه تابع تو باشد و تو را دوست بدارد، و واي بر كسي كه عصيان تو نمايد و با تو دشمني كند. به خدا قسم دوست نمي‌دارد تو را مگر سعادتمند، و دشمن نمي‌دارد تو را مگر شقاوتمند.

پيامبر نيز سكوت مي‌كند. نگاه عميق دو برادر در يكديگر فرو مي‌رود. شادي و سرور در چشمان ابوطالب موج مي‌زند.

آنگاه پيامبر دهان خود را به دهان مولود كعبه نزديك مي‌نمايد و زبان در دهان او مي‌گذارد. در اين لحظه شايد ملائكه يكي از زيباترين وقايع تاريخ را به نظاره نشسته‌اند. پيامبر اينگونه كام علي را برمي‌دارد.

آنگاه دهان بر گوش راست مولود كعبه مي‌گذارد و اذان مي‌گويد و به وحدانيت خداوند در مقابل بت‌پرستان شهادت مي‌دهد و آنگاه بر گوش چپ او اقامه مي‌خواند. سپس رو به ابوطالب مي‌نمايد:

- اي ابوطالب! اكنون نزد مثرمِ راهب كه ولادت علي را به تو خبر داده بود برو و او را به تولدش بشارت ده، و آنچه ديدي براي او بازگو كن.

[صفحه 47]

## نوزاد كعبه

خانه‌ي فاطمه غرق نور و سرور است. بستگان به ديدن نوزاد ابوطالب مي‌آيند و به او چشم روشني مي‌گويند. آسمانيان فوج فوج به ديدن وليّ خدا مي‌آيند و بيعت ديرينه‌ي خود را با وي تجديد مي‌نمايند.

- فاطمه! گويا اين مناسب باشد. اين بند از ابريشم است.

فاطمه با نگراني بند را مي‌گيرد. ابوطالب به كناري مي‌ايستد، تا براي پنجمين بار عكس‌العمل وليّ خدا را ببيند. فاطمه بند را به دور قنداقه‌ي فرزندش بسته و آن را تا آخرين حد محكم مي‌كند. لبخندي بر لبانش نقش مي‌بندد.اما لحظه‌اي نمي‌گذرد كه علي با حركت دستش بند قنداقه را پاره مي‌كند.

[صفحه 48]

ابوطالب اما از اين ماجرا لبخندي از سرِ شوق بر لب مي‌نشاند. در دل به قوت بازوي حيدر خويش مي‌نازد و آفرين مي‌گويد.

- واعجبا … الله اكبر … فاطمه! آيا مي‌خواهي بندي از پوست ضخيم‌تر برايت بياورم؟!

فاطمه با لبخندي قصد تأييد حرف همسرش را دارد، كه لبان پر مهر مولاي مؤمنان به حركت درمي‌آيد:

- مادرجان! دست راست مرا مبند چرا كه مي‌خواهم با انگشتانم حمد خدا كنم.

مي‌خواهم با ملائكه مصافحه كنم و نمي‌خواهم در آن حال دستم بسته باشد. اين است كه هرگاه ملائكه مي‌آيند بند را پاره مي‌كنم!!

فاطمه از شادي در پوست خود نمي‌گنجد. او اولين و آخرين مادري است كه فرزندش در بيت حق قدم بر چشم جهانيان مي‌گذارد، و اكنون مي‌كوشد تا آغوش گرمِ محبت خود را براي هنگامه‌ي تربيت بهشت خدا پر مهر نمايد.

ابوطالب نيز سنگيني بار مسئوليت وليّ خدا را بر دوش خود احساس مي‌كند، و مي‌كوشد تا با ايماني راسخ‌تر در رساندن امانت الهي به مقصد بي‌نهايتش گام بردارد.

پيامبر، آن اول شخص خلقت، خود را آماده‌ي همرازي با شخص دوم جهان مي‌سازد تا در آينده‌اي نه چندان دور از علي بن ابي‌طالب به عنوان معجزه‌ي پيامبر آخرالزمان نام برده شود … !!

فهرست مظالب

[مقدمه‌ 2](#_Toc417988220)

[نوزاد كعبه 4](#_Toc417988221)

[موعود كعبه 6](#_Toc417988222)

[فخر كعبه 9](#_Toc417988223)

[مهمان كعبه 12](#_Toc417988224)

[سلام بر تو پسرم! 15](#_Toc417988225)

[معجزه كعبه 16](#_Toc417988226)

[- يعني چه حجت خدا كامل شد؟! 16](#_Toc417988227)

[قلب كعبه 18](#_Toc417988228)

[منجي كعبه 20](#_Toc417988229)

[عزيز كعبه 23](#_Toc417988230)

[فرزند كعبه 25](#_Toc417988231)

[- اي رسول خدا بخوانم؟! 30](#_Toc417988232)

[نتيجه كعبه 31](#_Toc417988233)

[نوزاد كعبه 33](#_Toc417988234)

[فهرست مظالب 35](#_Toc417988235)